

اشکال چهارم به بیان اول مرحوم خوئی ره:

اگر صحیح باشد که اطلاق حکم عقل است مدلول لفظ نخواهد بود، و در نتیجه مخالفت و موافقت با اطلاق، مخالفت و موافقت با کتاب نخواهد بود، همانطور که در بحث ظهورات تبیین شده، ظهور کلام در مراد جدی نیز مدلول لفظ نمی‌باشد بلکه دلالت کلام و پی‌بردن به مراد جدی متکلم بر اساس حکم عقل یا بر اساس سیره عقلانی بر تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی می‌باشد.

توضیح مطلب:

وقتی متکلمی می‌گوید: رأیث زیدا، آنچه لفظ «زید» باعث می‌شود به ذهن انسان بیاید آمدن شخصی است که نام وی «زید» است زیرا بین کلمه «زید» و آن شخص در اثر وضع واضح رابطه وجود دارد و این علقه‌ی وضعیه باعث می‌شود که کلمه «زید» با آمدن در ذهن، مدلولش را همراه خود بیاورد.

بنابر این رسالت لفظ در صورتی که قرینه برخلاف وجود نداشته باشد، همین مقدار می‌باشد که معنای موضوع له خود را به ذهن بیاورد و همان معنا مراد استعمالی باشد و در صورتی که قرینه برخلاف وجود داشته باشد، رسالت لفظ همین مقدار است که به کمک قرینه آن معنای مستعمل فیه را به ذهن بیاورد ولی اینکه آیا متکلم واقعا همین معنای مستعمل فیه و همین معنایی که لفظ به ذهن ما می‌آورد اراده نموده است یا خیر، دیگر لفظ متکفل آن نمی‌باشد بلکه متکفل آن یا حکم عقل است و یا وجود سیره عقلانی بر تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی می‌باشد.

بیان حکم عقل اینگونه است که گوینده این لفظ دارای مراد جدی از این لفظ می‌باشد و مرادی جدی وی از این لفظ یا همین معنای مستعمل فیه است یا غیر از این معنا می‌باشد. اگر معنایی غیر از معنای مستعمل فیه، مراد جدی وی می‌باشد، معقول نیست چون فرض این است که دال دیگری غیر از این لفظ وجود ندارد و لفظ نیز آن معنای دیگر را به ذهن نمی‌آورد و در این صورت گفتن این لفظ و اراده معنایی غیر از معنای مستعمل فیه با عاقل بودن متکلم و در مقام تفهیم بودن وی سازگاری ندارد و اگر همین معنای مستعمل فیه مراد جدی متکلم است مطلوب ثابت است. بنابر این با این دلیل می‌گوئیم که مراد جدی متکلم همین معنای استعمالی است.

بیان سیره عقلانی اینگونه است که عقلاء برای به دست آوردن مراد جدی متکلم از لفظ بناء را بر این می‌گذارند که همان معنای مستعمل فیه، مرادی جدی گوینده می‌باشد چون غلبه بر این است که وقتی کسی یک چیزی را بیان می‌نماید همان معنای مستعمل فیه مراد جدی وی می‌باشد و این غلبه تطابق بین ما قال و بین ما اراد، یک اماره ظنی عرفی نوعی است بر اینکه همین معنای مستعمل فیه مراد جدی وی می‌باشد.

بنابر این ظهور الفاظ و جمل در مراد جدی یا به حکم عقل است و یا بر اساس وجود سیره عقلانی بر تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی می‌باشد و از این روی در مواردی که اطلاق وجود ندارد بلکه عموم یا خاص می‌باشد مانند «تبت یدای لیب و تب» که «ای لیب» عام و اطلاق نمی‌باشد بلکه عَلم است، ظهور در مراد جدی را با لفظ به دست نمی‌آوریم گرچه لفظ دارای نقش می‌باشد کما اینکه در اطلاق نیز واجد نقش است.

پس اگر بگوئیم که دخالت داشتن حکم عقل در اطلاق باعث می‌شود که اطلاق، کتاب نباشد، باید در تمام موارد عام و خاص نیز این سخن را بیان کرد در حالی که چنین سخنی را بزرگان مانند مرحوم خوئی ره قائل نیستند و آنچه موضوع حجیت ظهورات می‌باشد مسلماً حجیت ظهورات نسبت به مراد جدی است که به آن تصدیق ثانیه نیز گفته می‌شود. البته در محل خودش شاید تقویت نمودیم که ظهور در مرتبه استعمال و ظهور در مرتبه جدّ و حتی ما قبل آن همه اینها در محل کلام وارد است ولی شاید معمول کلمات اصولیین این است که موضوع حجیت ظهور تصدیقی ثانیه می‌باشد.

جواب دیگر به فرمایش مرحوم خوئی ره:

تا قبل از شنیدن چنین سخنی از مرحوم خوئی ره، از عبارت «خبر موافق با کتاب را اخذ کنید و خبر مخالف با کتاب را رها نمائید» به ذهن شما خطور نمی‌کرد که این عبارت در موارد اطلاق کتاب صادق نباشد لذا بر فرض صحت سخن مرحوم خوئی ره از جهت برهان، به اطلاق مقامی باید گفت که از عبارت «خبر مخالف با کتاب را رها کنید» مخالفت با اطلاق کتاب نیز مقصود می‌باشد چون این سخن مورد غفلت عمومی می‌باشد زیرا همه مردم فکر می‌کنند که اطلاق کتاب جزء ظواهر کتاب می‌باشد و بعد از قرون متمادیه مرحوم خوئی ره فرموده است که اطلاق حکم عقل است و جزء ظواهر کتاب نیست. پس اگر می‌فرماید: المومنون عند شروطهم الا شرطاً خالف الكتاب و السنه، عبارت «خالف الكتاب و السنه» شامل مخالفت با اطلاق کتاب و سنت نیز می‌باشد.

تنبيه دوم: مراد از موافقت و مخالفت با کتاب، موافقت و مخالفت با آموزه‌های قرآن است؟

آنچه بدواً از خبر موافق با کتاب به ذهن می‌آید این است که مضمون موجود در روایت به یکی از دلالات مطابقی و تضمن و التزام، و منطوق و مفهوم در کتاب خداوند متعال آمده باشد و البته فرد جلیّ از خبر موافق با کتاب چنین موافقتی می‌باشد و آنچه بدواً از خبر مخالف با کتاب به ذهن می‌آید این است که مضمون روایت با کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات گفته شده مخالف باشد مانند اینکه روایت بگوید: واجب است و کتاب بگوید: حرام است.

برخی از بزرگان مانند مرحوم شهید صدر ره و محقق سیستانی دام ظلّه فرموده‌اند که مقصود فقط این معنا نیست بلکه اعمّ از این معنا می‌باشد. برای صدق عنوان «موافق با کتاب» بر یک روایت لازم نیست که مضمون آن روایت در کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات موجود باشد زیرا مقصود از موافقت این است که خبر با آموزه‌ها و اصول کتاب موافقت داشته باشد و به تعبیر محقق سیستانی دام ظلّه «موافقت روحیه با کتاب داشتن» برای صدق عنوان «خبر موافق با کتاب» بر یک خبر کافی است و تعبیر مرحوم شهید صدر ره این است: «الروح العامه للقرآن الکریم»

نسبت به خبر موافق باید گفت که تاره مضمون روایت در کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات موجود است و تاره مضمون روایت در کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات موجود نیست ولی با آموزه‌های کتاب خداوند متعال سازگار است و نسبت به خبر مخالف با کتاب نیز باید گفت که تاره مضمون روایت با کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات مخالف است و تاره مضمون روایت با کتاب خداوند متعال به یکی از دلالات مخالف نیست ولی با آموزه‌های کتاب خداوند متعال سازگار است مانند اینکه مرحوم شهید صدر ره فرموده

است که برخی از روایات در باره برخی از طوائف ناس مانند اکراد وارد شده است و مفاد این روایات با روح قرآن سازگاری ندارد زیرا قرآن می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [1] و «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» [2] پس قومی بر قوم دیگر نمی‌تواند فخر بورزد و خود را بالاتر بدانند.

محقق سیستانی دام ظلّه می‌فرماید:

«و لا یبعد أن یكون المراد بها الموافقة الروحية ای توافق مدلول الرواية مع اصول الأهداف العليا للإسلام التي ذكرناها»

مانند اینکه امروزه متن شناس‌ها برای اینکه بفهمند این اشعار از حافظ است یا خیر، می‌گویند که این اشعار از حافظ نیست چون با تفسیر و فرهنگ و ادبیات حافظ سازگاری ندارد و معنای موافق و مخالف با کتاب در این روایات همین عمل متن شناسان است.

ایشان می‌فرمایند: از این تفکر ما نشانه‌هایی در کلمات بزرگان دیده می‌شود مانند اینکه در برخی از کتب مرحوم علامه حلی ره آمده است: «این آئینه به قواعد و مطالب شرع می‌باشد.» یا «با اصول مذهب آنسب است.» معنای این عبارات این است که وقتی به اصول و قواعد شرع نگاه انداخته می‌شود مشاهده می‌شود که این مفاد تناسبش با آنها بیشتر است و همین را موجب ترجیح و تقدیم قرار داده‌اند.

باز ایشان می‌فرمایند: با مراجعه به روایات مشاهده می‌شود که ائمه علیهم السلام در برخی موارد برای روشن شدن مطلب به چنین موافقت‌هایی استشهاد فرموده‌اند مانند اینکه در کتاب کافی آمده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيْتَانَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» وَ قَالَ: «و لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» وَ قَالَ: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»» [3]

مفاد عبارت «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» این است که اگر مطلبی را برای شما نقل کردم، از من بپرسید که این مطلب در چه جایی از کتاب خداوند متعال می‌باشد. و مقصود از کتاب الله بطون کتاب نمی‌باشد زیرا مردم به بطون کتاب راه ندارند.

و در روایت دیگری آمده است:

«و فِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ الْأَثَرُ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِيَّةِ قَالَ: لَيْسَ لِلْعَبْدِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى سَفَرٍ إِذَا حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيُصْمِهِ» [4]

و همانطور که مشاهده می‌شود عین عبارت در کتاب موجود نیست ولی با آموزه‌های قرآن که خواستن روزه از طرف خداوند متعال باشد، مناسبت ندارد.

اکنون اگر روایتی از ائمه علیهم السلام به دست ما رسید که دارای معارض بود، از باب علاج و حلّ تعارض روایتی را که آنسب با آموزه‌های قرآن می‌باشد، باید اخذ نمود.

اشکال:

قدر مسلم از واژه «موافق» همان معنای متداول می‌باشد و برای تعدی به بیشتر از این مقدار آیا دلیل و شاهد وجود دارد یا خیر؟

برای باب حجیت خبر واحد شواهدی در ادله وجود دارد که هر خبری که دارای شاهد او شاهدان من کتاب الله است، حجت می‌باشد و از اینکه تعبیر «شاهد او شاهدان» بکار رفته است به دست می‌آید که لازم نیست عین خبر در کتاب موجود باشد زیرا اگر قرار بر این است که عین خبر در کتاب موجود باشد دیگر احتیاج به شاهدان ندارد زیرا یک شاهد از کتاب هم کافی است.

در باب حجیت خبر واحد گفته شد که در کنار حجیت خبر واحد از طریق وثاقت راوی، اینگونه تعبیر یک معیار دیگری را برای حجیت خبر واحد ذکر می‌نماید که همان متن شناسی باشد یعنی این خبر سخنی را می‌گوید که از کتاب خداوند متعال و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهدهی دارد که موجب اطمینان می‌شود.

در باب تعادل و ترجیح دلیل و شاهدهی برای تعدی از معنای متداول به این معنای عام وجود ندارد.

پس در باب تعادل و ترجیح به اینگونه چیزهائی که موجب مظنه می‌شود و برای ما اطمینان در پی ندارد، نمی‌توان خبر را ترجیح داد و مقصود از موافق با کتاب این است که مضمون خبر به یکی از دلالات در کتاب خداوند متعال موجود باشد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

---

[1]. حجرات، آیه 13

[2]. اسراء، آیه 70

[3]. الکافی (ط - دارالحديث)، ج 1، ص: 151 - 152

[4]. وسائل الشیعة، ج 10، ص: 182